

قلمرو اختیارات ولایت فقیه

از منظر حسین بروجردی و محمدرضا گلپایگانی (ره)

□ رضا خدا بخش یوسفی (قوم دهقانی)*

چکیده

ظهور موضوعات نوپدید در عرصه اجتماعی-سیاسی و فرهنگی-تربیتی که مستلزم استنباط و تحقق بخشی احکام آنها، توسط فقیهان می باشد. از جمله فقیهان؛ بروجردی و گلپایگانی توجه خاصی به آن موضوعات داشتند که بیان و کار بست نظریه آنها در حل بسیار از مشکلات اجتماعی-سیاسی و فرهنگی-تربیتی، ضرورت دارد. بنابراین، پرسش پژوهش، بدین صورت مطرح می شود: قلمرو اختیارات فقیه از منظر بروجردی و گلپایگانی چیست؟ پاسخ این پرسش، با روش توصیفی-اجتهادی در چارچوب نقد و بررسی ادله ولایت فقیه از منظر آنها می باشد. گلپایگانی، در اثبات ولایت فقیه از ادله نقلی به روایات عامه، خاصه و دلیل عقلی استناد نموده و مرحوم بروجردی تنها در تبیین دلیل عقلی بسنده نموده است. هر دو به انتصاب فقیهان از سوی پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) تصریح نمودند که تمام آنچه که برای پیامبر و امامان معصوم ثابت بود، برای فقیه نیز ثابتند به جز مواردی که به دلیل خاص ثابت شده که از مختصات پیامبر و امامان معصوم است. در نهایت هر دو، قلمرو اختیارات ولایت فقیه را به امور حسبه می دانند، ولی هر دو قلمرو امور حسبه را همانند دیگران، در چند مورد محدود نمی دانند؛ بلکه تمام فعالیت های سیاسی، فرهنگی، تربیتی و امنیتی حتی تلاش برای ایجاد نهاد فرهنگی-تربیتی و حکومت اسلامی را نیز شامل می دانند.

کلید واژه: قلمرو ولایت، ولایت فقیه، ادله عامه، امور حسبه، گلپایگانی و بروجردی.

مقدمه:

هدف از تشریح، احکام و قوانین اجتماعی، نظم‌بخشی در جامعه است تا زندگی اجتماعی دور از اختلاف و درگیری قوام داشته باشد و نظم و امنیت در جامعه حاکم شود. چنان‌که در آیه شریفه ۲۵ سوره مبارکه حدید نیز یکی از مهم‌ترین و برزک‌ترین اهداف ارسال رسولان و نزول کتب آسمانی، استواری زندگی مردم بر اساس قسط و عدال بیان شده است؛ زیرا جامعه مطلوب، جامعه قانون‌مدار و با امنیت همه‌جانبه و فراگیر بر پایه عدالت است تا افراد جامعه بتوانند بر اساس قانون‌مداری مسیر ترقی و پیشرفت را بپیمایند و مانع ترقی دیگر افراد جامعه نیز نشوند. با توجه به تغییر و تحولات شرایط اجتماعی-سیاسی، اقتصادی و صنعتی، نیازهای جدید اجتماعی-سیاسی ظهور و بروز پیدا می‌کنند، که مستلزم به‌روزرسانی و نوسازی قوانین اجتماعی-سیاسی می‌شود تا حقوق مردم و امنیت همه‌جانبه و فراگیر بر اساس عدالت تأمین شوند. چنان‌که کشورها و دولت‌های جهان در نوسازی قوانین اجتماعی-سیاسی خودشان همگام با شرایط تحولات اجتماعی-سیاسی، صنعتی و اقتصادی می‌پردازند؛ چون قوانین قبل از تحولات اجتماعی-سیاسی، پاسخگویی نیازهایی بعد تحولات نمی‌باشند.

شریعت اسلامی که بیش از ۱۴۰۰ سال می‌شود که به‌عنوان شریعت خاتم و کامل نازل شده و ماهیت جاودانگی دارد و داعی گسترش عدالت و امنیت همه‌جانبه و فراگیر در سراسر عالم می‌باشد، نیز مستلزم استنباط و به‌روزرسانی احکام اسلامی می‌باشد. به‌همین دلیل بحث ولایت فقیه یکی از مباحث اساسی و سابقه‌دار در علم فقه است؛ زیرا که فقیهان متولی استنباط و به‌روزرسانی احکام اسلامی و نیز موظف به تحقق و عینیت‌بخشی احکام و قوانین اجتماعی-سیاسی و فرهنگی-تربیتی در جامعه اسلامی و جهان می‌باشد که در کتب متعدد فقهی به‌تناسب مباحث مختلف، ولایت و سرپرستی فقیه مطرح شده و از حدود اختیارات آن، بیان شده‌اند. اصل ثبوت ولایت، برای فقیه همانند ولایت پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) از ضروریات دین-مذهب است اما بحث و اختلاف نظر در حوزه اختیارات فقیه است. برخی اختیارات فقیه را محدود به فتوی، قضا و برخ دیگر علاوه بر آن‌ها و امور حسبیه دانسته‌اند. برخ دیگر، اختیارات فقیه را به ولایت عامه و مطلقه توصیف کرده‌اند.

در این نوشتار، هدف تبیین دیدگاه دو اندیشمند بزرگ اسلامی؛ حسین بروجردی و

محمدرضا گلپایگانی، در باره قلمرو اختیارات فقیه در اداره امور جامعه می‌باشد که قلمرو اختیارات فقیه از دیدگاه مرحوم بروجردی و گلپایگانی (ره) چیست؟. با توجه به تحولات سریع و همه‌جانبه شرایط اجتماعی-سیاسی و نظامی-امنیتی و فرهنگی-تربیتی که موجب ظهور و بروز موضوعات جدید و نوپدائی فقهی در بُعد سیاسی-اجتماعی و فرهنگی-تربیتی گردیده‌اند، حسین بروجردی و محمدرضا گلپایگانی که از نظریه‌پردازان قلمرو اختیارات فقیه هستند، که تاکنون نظریه آن‌ها در این زمینه بیان نگردیده است. بنابراین، بیان و کاربست نظریه آن‌ها در حل مشکلات موضوعات نوپدید، ضرورت دارد که با روش توصیفی-اجتهادی تبیین شود تا با بهینه‌سازی نظریه اختیارات فقیه، بکار گرفته شود.

۱- چارچوب مفهومی

ولایت در لغت: دارایی معانی فراوانی است. آن گونه که اکثر اهل لغت گفته‌اند کلمه «ولایت» به فتح واو به معنای نصرت و دوستی است، در حالی که همین کلمه به کسر واو معنای امارت و سرپرستی می‌باشد (جزری، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر: ۲۲۸/۵؛ طریحی، مجمع البحرین ۱۴۱۶: ۱/۴۵۵). برخی نیز احتمال داده که ولایت با هر دو حرکت «فتح و کسر واو» به معنی قرابت باشد که بی‌مناسبت با سلطه و سرپرستی نمی‌باشد (قرشی، قاموس قرآن ۱۴۱۲: ۷/۲۵۴). به هر حال، تردیدی نیست که مقصود از «ولایت» تصرف و سرپرستی در امور دیگری است.

ولایت در اصطلاح فقهی: به معنای اجازه فتوی، قضاوت و حاکمیت و سلطه نفع‌رسانی یا اجازه تصرف در جان و مال دیگران است (انصاری، مکاسب ۱۴۱۱: ۲/۸۱). این ولایت و اجازه تصرف به صورت استقلالی یا به صورت مأذون یعنی بواسطه إذن غیر می‌باشد... در فقه به همین معنا در موارد متفاوت زیادی استعمال شده است؛ از قبیل ولایت وکیل نسبت به مورد وکالت، ولایت مادر در مورد حضانت کودک، ولایت متولی نسبت به موقوفات تحت تولیت او، ولایت ولی دم در مورد قصاص قاتل، ولایت پدر در برخی از مسائل فرزند خود، ولایت وصی نسبت به موارد وصیت، ولایت قیم در مورد صغار تحت قیمومت او، و ولایت فقیه در فتوی، قضاوت، امور حسبه و هدایت و اداره امور امت اسلامی. البته اجازه تصرف ولی در تمام موارد مشروط به مصلحت مولی علیه می‌باشد؛ زیرا اگر مصلحتی برای مولی علیه نداشته باشد، نقض غرض می‌شود؛ چنانچه شیخ انصاری (ره) نیز تصروف ولی را در امور مولی علیه مشروط به مصلحت

می‌داند (همان: ۹۹) ..

حسبه در لغت: به معنای رسیدگی و حسن تدبیر و اداره آمده است (صاحب بن عباد، المحيط فی اللغة ۱۴۱: ۲/ ۴۹۳). این واژه از خانواده احتساب، به معنایی انجام کاری با تمام دشواری‌های آن، با انگیزه گسترش نیکی‌ها در جامعه در شیوه پسندیده با هدف خوشنودی خداوند بیان شده است (جزری،، النهایة بی تا: ۱/ ۳۸۲)، نیز به معنایی امر به معروف و نهی از منکر و انجام تمام اعمال صالح و پسندیده در جامعه آمده است (طریحی، مجمع البحرین ۱۴۱۶: ۲/ ۴۱).

حسبه در اصطلاح فقهی: به اموری گفته می‌شود که شارع مقدس به ترک آن‌ها راضی نیست و از نظر زندگی اجتماعی ضروری و اجتناب ناپذیرند و لذا حتما باید انجام شود، و برای انجام آن‌ها شخص خاصی معین نشده است (خوی، مصباح الفقاهه بی تا: ۶/ ۲۵۷). بنابراین، امور حسبه مانند: جهاد برای اسلام، دفاع از حریم اسلام، امر به معروف، نهی از منکر، اجرای حدود، فتوا، قضا، شهادت، نگهداری اموال قاصرین (یتیم، مجنون، سفیه) نگهداری اموال غایبین، نجات افراد از هلاکت، کفن و دفن مردگان بی وارث، کمک به مستمندان، وصول و صرف بیت المال در موارد شرعی.

ولایت مطلقه: در مقابل ولایت به امور حسبه است؛ یعنی ولی فقیه، جانشین پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) مقید بر امور حسبه نمی‌باشد که برخی از فقیهان معتقدند بلکه فقیه تمام اختیارات و مناصب پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) را در تبلیغ دین و اداره امور جامعه حتی در ایجاد حکومت اسلامی با هدف هدایت و حفظ امت اسلامی از دشمنان و اجرایی احکام اسلامی در آن دارد.

۲- ادله ولایت فقیه

اگر محدوده ولایت فقیه دانسته شود، باید اول ادله آن، بررسی شود. بنابراین، برای تبیین دیدگاه مرحوم بروجردی و گلپایگانی (ره) در قلمرو اختیارات ولایت فقیه، در ابتداء ادله‌ای که آن دو بزرگوار در اثبات ولایت فقیه ذکر نموده‌اند، مورد بحث و بررسی قرار بگیرد تا محدوده اختیارات ولایت فقیه از آن‌ها استخراج شود.

۲-۱ ادله نقلی ولایت فقیه

در اثبات ولایت فقیه برخی به آیات، روایات و دلیل عقلی، برخی به روایات و دلیل عقلی،

برخ دیگر، تنها به روایات استدلال نموده و بعضی نیز تنها به دلیل عقلی استدلال نموده و معتقد است که اساس ادله ولایت فقیه، ادله عقلی است؛ اگر ادله عقلی به صورت درست تقریر شود ادله نقلی نیز بهتر دانسته می شود و شاید هم نیازی به ادله نقلی نباشد؛ مرحوم بروجردی از این دسته است که تنها دلیل عقلی را در اثبات ولایت فقیه اقامه کرده و معتقد است که نیازی به ادله نقلی در اثبات آن نیست البته از ادله نقلی به عنوان مؤید و شاهد بر محتوای ادله عقلی می توان استفاده نمود (بروجردی، البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر ۱۴۱۶: ۷۹). اما مرحوم گلپایگانی اول به سراغ روایات رفته و آن ها را بر دو دسته: «نصوص عامه و خاصه» تقسیم نموده و در ابتداء «نصوص عامه» را مورد بحث و بررسی قرار داده، سپس نصوص خاصه را، و در نهایت دلیل عقلی را ذکر نموده است. ما هم براساس روش ایشان، ادله را بررسی می کنیم پس از بررسی ادله ای که آن دو اندیشمند ارائه داده اند، قملرو ولایت فقیه را بیان خواهد شد.

۲-۱-۱ روایات عامه

مرحوم گلپایگانی، قبل از بررسی ادله اثبات ولایت فقیه در کتاب «الهدایه»، دو اصل اساسی را بیان نموده است: یک؛ هیچ فردی بر دیگری ولایت ندارد، پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) با وجود دلیل از این اصل خارج است. دو؛ هر امری که از شؤون ریاست و حکومت باشد، بدون اجازه معصوم (ع) مشروعیت ندارد. بنابراین، فقیه به خصوص در امر حکومت، اگر ولایت داشته باشد باید از ناحیه معصوم (ع) اجازه داشته باشد که از طریق نقل و عقل ثابت شود. سپس ایشان ادله بررسی نموده است.

۲-۱-۱-۱ بیانگر نسبت علما با انبیاء (ع)

۱- بیانگر وارث بودن علما از انبیا (ع). از امام صادق (ع) نقل شده است: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا وَ لَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ» (قمی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال ۱۴۰۶: ۱۳۱)؛ علما، وارثان پیامبران هستند، پیامبران دینار و درهمی به ارث نمی گذارند، و لکن علم را به میراث می گذارند. این روایت با دو سند نقل شده است: یک؛ قَدَّاح از امام صادق (ع) و پیامبر (ص). دو؛ ابی بختری امام صادق (ع) که این طریق در اصول کافی آمده است. قبل از بحث در دلالت حدیث ذکر یک نکته لازم است: ارث در حدیث به معنای مجازی است، نه حقیقی؛ یعنی انتقال مقامات معنوی است، نه انتقال مال؛ زیرا ارث مالی بستگی به اسباب

مشخصی دارد که «علم» جزو آن‌ها نیست. در دلالت این حدیث بر ولایت فقیه از دو جهت باید بحث کرد: اول در مصداق علما که به عنوان وارث در روایت آمده کیست و دوم میراثی که علما می‌برند چیست؟.

یک: وارثان انبیان؛ در بیان مصداق علمای که در حدیث به عنوان وارث انبیاء ذکر شده، به دو دسته‌اند: برخی از بزرگان مانند بحر العلوم، مصدیق علما را، امامان معصوم می‌داند (بحر العلوم، بلغة الفقیه ۱۴۰۳: ۲۲۶/۳)، که چند دلیل می‌توان، برای طرفداری از نظریه ایشان، بیان نمود: اولاً. در برخی احادیث، علما به امامان معصوم (ع) تفسیر شده است: «نَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَ شِيعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ وَ سَائِرُ النَّاسِ غُثَاءٌ» (کلینی، الکافی ۱۴۰۷: ۳۴/۱)؛ ما هستیم علما و شیعیان ما متعلم‌اند و باقی مردم «بی‌بندوبار» هم چون کف روی آب هستند. ثانیاً؛ صاحبان علم که قیام بر قسط و عدل می‌کنند در آیه: «أُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ» (عمران: ۱۸) به امامان معصوم (ع) تفسیر شده است. ثالثاً؛ اگر مصداق علماء در حدیث عام گرفته شود که علمای امت نیز مصداق علما باشد، مجاز لازم می‌آید؛ زیرا که امامان معصوم بدون واسطه وارث انبیا هستند. علمائی امت هم اگر وارث باشند، وارث می‌گردند. پس اگر امر دائر شود بین مجاز و تخصیص، تخصیص مقدم است (بحر العلوم، همان: ۲۲۶/۳)؛ در نتیجه، مراد از علما که در حدیث آمده، امامان معصوم (ع) هستند.

نقد و بررسی: اولاً؛ دقت در متن حدیث قداح، این احتمال را بکلی نفی می‌کند؛ زیرا اوصاف و ستایش‌هایی که در متن آن برای علما ذکر شده، مناسب با مقام شامخ امامان (ع) نیست و مقام ایشان بالاتر از این اوصافی می‌باشد که در روایت آمده است: «فرشتگان... برای آن‌ها استغفار می‌کنند». ثانیاً؛ در حدیث ابی‌بختری نیز اوصافی را که بیان شده با علمایی امت تناسب دارند. ثالثاً؛ اگر مصدق علما، غیر امامان معصوم باشد، مستلزم مجاز می‌شود، هیچ اشکالی ندارد؛ چون میراث در حدیث نیز به معنای حقیقی کلمه نیست. در نتیجه، به تناسب موضوع و محمول هر دو کلمه به معنای عرفی استعمال شده‌اند.

دو: میراث انبیا؛ آیا منظور از میراث، تنها علم است یا اعم از علم و منصب ولایت. برخی گفته‌اند: منظور از میراث در حدیث، تنها «علم» است، شامل «ولایت» نیست و برای این تخصیص چند دلیل ذکر کرده‌اند: اولاً؛ میراث دهنده به عنوان نبی یاد شده و نبی از نبأ است به معنای خبر، پس نبی از آن جهت که خبر دهنده از احکام الهی است، میراث دهنده می‌باشد، نه از آن جهت که ولی است به این ترتیب، علما در جهت علم به احکام الهی وارث پیامبرانند، نه در

جهت داشتن مقام ولایت و زعامت. ثانیاً؛ در متن حدیث، میراث را مشخص کرده است؛ زیرا در حدیث قداح می‌گوید: «وَرَّثُوا الْعِلْمَ» یعنی پیامبران علم را به ارث نهادند. و در حدیث ابی‌بختری می‌گوید: «انما اورثوا احادیث من احادیثهم». بنابراین هیچ کدام از دو حدیث مذکور شامل ارث ولایت نمی‌شود و اختصاص به ارث علم دارد، مخصوصاً با به کار بردن کلمه «انما» در حدیث ابی‌بختری که مفید حصر است (گلپایگانی، الهدایه الی من له الولایه ۱۳۸۳: ۳۱).

بعضی از علما (خمینی، ولایت فقیه ۱۴۲۳: ۹۹-۱۰۵) ادله قائلین به اختصاص میراث در علم را به چند طریق جواب داده است: اولاً؛ ذکر وصف برای میراث دهنده «انبیاء» برای معرفی میراث دهنده است نه برای تحدید حکم به آن؛ از باب نمونه در عرف گفته می‌شود؛ فرزند وارث پدر است به این معنا نیست که عنوان پدر بودن را ارث می‌برد بلکه منظور این است؛ متروکات او را به ارث می‌برد. بنابراین جمله «العلماء ورثة الأنبياء»؛ چنین معنا می‌دهد که علما وارث خود انبیا هستند، نه وارث عنوان آن‌ها یعنی نبأ. پس اطلاق انبیا شامل جمیع شئون انبیا به استثنای نبوت و مختصات النبوی (ص) خواهد شد، محدود کردن ارث را تنها به علم بر خلاف فهم عرف است، اگر چه تجزیه و تحلیل عقلی راه احتمال را باز می‌کند، ولی میزان در ظهور الفاظ، فهم عرف است نه دقت عقل. ثانیاً؛ ولایت نیز از آثار نبوت است و ملاک مستقلاً ندارد و به این سبب در قرآن کریم فرموده است: «الَّتِي أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (احزاب/۳۳). بنابراین علم و ولایت هر دو از آثار نبوت می‌باشند که از طریق ارث به علمای امت می‌رسند. ثالثاً؛ وراثت علمی در حدیث برای نفی وراثت مالی است نه نفی وراثت ولایت؛ زیرا آن‌ها مانند دیگر زمامداران نیستند که توجه به جمع‌آوری اموال داشته باشند. بنابراین، حصر با کلمه «انما» در حدیث، حصر اضافی است نه حقیقی؛ زیرا اگر گفته شود ارث انبیا تنها علم است، خلاف ضرورت مذهب ما است چون ما معتقدیم که بعد از پیامبر ولایت به امام علی به ارث رسیده و پیامبر او را به جانشین خودش معرفی نموده است.

مرحوم گلپایگانی، با توجه به اوصاف مذکور در روایت، مصداق علما، عالمان امت را می‌داند اما منظور از ارث، علم انبیا می‌داند و شامل مقام ولایت نمی‌داند (الهدایه الی من له الولایه: ۳۲). اما با تجزیه و تحلیل عقلی، میراث انبیا را تنها علم و وظایف دینی بدانیم که به علما رسیده است، نیز می‌توان مقام ولایت را برای علما از همان حدیث، اثبات نمود؛ زیرا که اجرای احکام شریعت اسلامی در شرایط موجود نیاز به قدرت مجریه دارد تا احکام اسلامی اجراء و نظام اجتماعی را حفظ نماید و جلو تعرض دشمنان دین و مسلمانان را گرفت. به ارث رسیدن وظایف

انبیا به علمای دین، بدون مقام ولایت آن‌ها، غیر معقول است.

۲- بیانگر امین بودن فقیهان برای رسولان. امام صادق (ع) از پیامبر (ص) روایت می‌کند: «الْفُقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرَّسُولِ» (الكافی: ۱/۴۶؛ احسائی، عوالی اللئالی العزیزیه: ۱۴۰۵: ۴/۵۹؛ نوری، مستدرک الوسائل: ۱۴۰۸: ۱۳/۱۲۴). در روایت دیگر، اسماعیل بن جابر از امام صادق (ع) نقل می‌کند: «قَالَ الْعُلَمَاءُ أَمَنَاءُ» در این دو روایت آنچه که مورد بحث قرار گرفته، «امانت» است؛ که آیا امانت تنها تبلیغ دین و بیان احکام است تا فقیهان وظائف مردم را نسبت به معاد و معاش آن‌ها بیان کنند یا منظور از امانت ولایت است؟. زیرا که تنها دارای انبیا همان ولایت بود که برای فقیهان امانت گذاشته‌اند تا فقیه دارای شرایط، سرپرستی امت اسلامی را به عهده گیرد. مرحوم گلپایگانی، هر دو روایت مذکور را به صورت مستقل ذکر نموده ولی به یک نحوه استدلال کرده و می‌گوید: «ظاهر هر دو روایت ارجاع مردم به فقیهان است، در چیزی که مردم در زمان حضور به امامان (ع) و پیامبر (ص) مراجعه می‌کردند. پس فقیهان باید آن امور مردم را به عهده بگیرند و در همین امور از ناحیه معصومین (ع) نصب شده‌اند؛ چون عرف از ارجاع مردم به فقیهان همان چیزی می‌فهمد که مردم برای آن‌ها به معصومین (ع) مراجعه داشتند» (الهدایه الی من له الولایه: ۳۴). بنابراین در دو حدیث فوق منظور از امانت ولایت است. آری ولایت امانت الهی است چنانچه که امام علی (ع) در نامه‌ی به یکی از کارگزاران خویش، امانت بودن مسئولیت و زمامداری را متذکر شده و می‌فرماید: «إِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ» (نهج اللاغه، نامه ۵: ۳۱۲)؛ کاری که در دست توست، طعمه‌ای برای تو نیست، بلکه امانتی است بر گردن تو می‌باشد.

۳- بیانگر خلیفه پیامبر (ص). امام علی (ع) از رسول خدا (ص) نقل می‌کند: «اللَّهُمَّ اِزْحَمْ خُلَفَائِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ قَالَ الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرَوْنَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي» (قمی، من لا يحضره الفقيه: ۱۴۱۳: ۴/۴۲۰ و معانی الأخبار: ۳۷۵: ۱۴۰۳؛ وسائل الشیعه: ۲۷/۹۱). در این روایت بحث عمده در مصداق «خلفائی» است؛ مراد از مصداق خلیفه که بعد از پیامبر می‌آیند و حدیث و سنت او را بیان می‌کنند، امامان معصوم (ع) هستند یا فقیهان؟ بعضی مثل آخوند خراسانی (آخوند خراسانی، حاشیه المکاسب: ۱۴۰۶: ۹۴) و بحر العلوم (بحر العلوم، بلغة الفقيه: ۱۴۰۳: ۳/۲۲۹) معتقدند؛ مراد از خلیفه امامان معصوم (ع) هستند؛ زیرا روایت اطلاق دارد و اطلاق هم انصراف در امامان (ع) دارد. بنابراین روایت دلالت بر نصب فقیهان ندارد. ولی بسیاری از فقیهان قائلند که مراد از مصداق خلفاء، فقیهان هستند؛ آن‌ها نیز دو دسته شده‌اند از

جمله مرحوم نائی قائل است که روایت بیشتر از اجتهاد و تقلید دلالت ندارد یعنی منحصر در تبلیغ است، نصب فقیهان فهمیده نمی‌شود. اکثر فقیهان معتقدند؛ مصداق خلفا «فقیهان» هستند و روایت هم در نصب فقیهان در جایگاه نبوت در تمام مناصب انبیا به جز دریافت وحی دلالت دارد.

گلپایگانی با آن که روایت را مرسله می‌داند به صورت مفصل در دلالت آن بحث نموده، این اهتمام ایشان نشان می‌دهد که مرسله بودن روایت را مضر به اعتبار آن نمی‌داند؛ زیرا اگر روایت مرسله به «روی» نقل شود، علما قابل اعتماد نمی‌دانند اما اگر با کلمه «قال» بیان شود، نشان می‌دهد، قاطعیت و جدیت در نقل آن دارد یعنی این مرسله ضرر بر اعتبار سند نمی‌زند (برجی، جزوه درس ولایت فقیه، ترم دوم سال ۱۳۸۹). می‌گوید: روایت در مقام بیان خلیفه و جانشین است نه در مقام بیان وظیفه، در ادامه روایت آمده: «قَالَ الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرْوُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي»؛ دانسته می‌شود که مصداق خلفا امامان معصوم (ع) نمی‌باشند. بنابراین، از دو جهت دانسته می‌شود که منظور از خلفائی، فقیهان هستند نه امامان (ع)؛ اولاً؛ دغدغه پیامبر بعد از خودش و بعد از امامان معصوم (ع) جانشینی در امر ولایت بوده نه در امر تبلیغ، در صورت اطلاق روایت، اگر انصرافی داشته باشد، انصراف در ولایت دارد نه در تبلیغ. ثانیاً؛ جمله «يَرْوُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي» ظهور در فقیهان دارد.

۲-۱-۱-۲ بیانگر محافظ بودن عالمان از اسلام

علی بن ابی حمزه از ابی حسن موسی بن جعفر روایت می‌کند: «الْفَقَهَاءُ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ» (الكافی: ۳۸/۱؛ اصفهانی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول ۱۴۰۴: ۱/۱۲۵)؛ فقیهان برای اسلام چون دژ و دیوار محافظ شهرند که اسلام را در برابر دشمنان نگهبانند. با اجرای احکام و برپایی عدالت و دفع دشمنان و اداره امور مسلمین آن‌ها را حفظ می‌کند (الهدایه الی من له الولاية: ۳۴). بنابراین روایت صراحت در سرپرستی امت اسلامی توسط فقیهان دارد.

۲-۱-۱-۳ بیانگر مرجعیت فقیهان در حوادث واقعه

توقیع شریف: «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ، فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا. فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ، وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ» (وسائل الشیعة: ۱۴۰/۲۷؛ الاحتجاج: ۴۷۰/۲)؛ اسحاق بن یعقوب، نامه‌ای برای

حضرت ولی عصر (عج) می نویسد و از مشکلاتی که برایش رخ داده سؤال می کند. و محمد بن عثمان عمری نماینده آن حضرت نامه را می رساند. جواب نامه به خط مبارک صادر می شود که «در حوادث و پیشامدها به راویان حدیث ما رجوع کنید، زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدایم» در جمله: «الْحَوَادِثُ الْوَأَقْعَةُ» دو احتمال است؛ مراد از حوادث واقعه موضوعات و موضوعات و اموری نو ظهورند یا احکام شرعی که تازه حادث می شوند؟. بعضی گفته است؛ منظور از «حوادث واقعه» تمام مسائل و احکام شرعی است و توقیع شامل موضوعات جدید نمی شود.

گلیپگانی (ره) دو احتمال را در «حوادث واقعه» مطرح می کند: یک؛ اموری می باشند که در جامعه اسلامی واقع می شوند مانند قتل، سرقت که نظم و امنیت اجتماعی را در خطر قرار می دهند و مردم در این امور به مصلح و رهبر نیاز دارد. دو؛ امور جدید و موضوعات تازه ای که احکام آن ها نامعلومند مثل شرب تنن و دیگر موضوعات نو ظهور. در ادامه می گوید: توقیع هر دو دسته را شامل می شود، استشهاد می کند به تعلیل «فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ، وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ». بنابراین «حوادث واقعه» احکام و موضوعات نو ظهور را دربر می گیرد (الهدایه الی من له الولاية: ۳۷).

مرحوم شیخ انصاری «حوادث واقعه» را همه ی اموری می داند که به حکم عقل، شرع و عرف به رئیس جامعه باید مراجعه کرد و به چند دلیل استلال کرده: یک؛ امام (ع) فرموده در حوادث به فقیه مراجعه کنید! اگر حکم منظور امام می بود حضرت می گفت حکم حوادث واقعه را از فقیه سؤال کنید! در حالی که به آن صورت نگفته است. پس مراد از حوادث واقعه موضوعاتی با ویژگی های هستند که ذکر شد. دو؛ تعلیلی که امام (ع) ذکر کرده است: «فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ، وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ» به این معنی سازگاری دارد که در تمام امور فقیه مرجع شما است اگر منظور تنها حکم می بود امام می گفت آن ها حجت خدا بر شما است. سه؛ اصل رجوع به فقیه در احکام و مسائل شرعی از مسلمات بوده است، مسئله ای نبود که برای همانند حسان بن ثابت نامعلوم و مشکل باشد (انصاری، کتاب المکاسب ۱۴۱۵: ۳/۵۵۵-۵۵۶). مرحوم آخوند: الف و لام «اما الحوادث» را عهدی می داند بر این اساس حوادث تنها اشاره در مورد سؤال است و مواردی دیگر را شامل نمی شود (آخوند خراسانی، حاشیه المکاسب ۱۴۰۶: ۹۴). از حرف آخوند جواب گفته شده که اصل در الف و لام جنسیت است نه عهد، پس اگر الف و لام عهد باشد قرینه می خواهد، نه تنها در توقیع قرینه در عهد بودن الف و لام وجود ندارد بلکه قرینه مخالف وجود دارد که الف و

لام عهد نیست، آن جواب عام امام (ع) است: «فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ» (برجی، جزوه درس ولایت فقیه ترم دوم سال ۱۳۸۹). بنابراین مراد از حوادث واقعه تمام اموری هستند که عقلا، شرعا و عرفا باید به رهبر جامعه مراجعه کرد.

۲-۱-۱-۴ بیانگر مقام داوری عالمان

یک. روایت ابی خدیجه از امام صادق: «قال: بعثني أبو عبد الله (ع) إلى أحد أصحابنا فقال: قل لهم: إياكم إذا وقعت بينكم الخصومة أو تدارى في شيء من الأخذ والعطاء أن تحاكموا إلى أحد من هؤلاء الفساق. اجعلوا بينكم رجلاً قد عرف حلالنا وحرامنا فإنني قد جعلته عليكم قاضياً. وإياكم أن يخاصم بعضكم بعضاً إلى السلطان الجائر» (الكافي: ۴۲۰/۷؛ طوسی، تهذیب الأحكام ۱۴۰۷: ۲۱۹/۶)؛ ابو خدیجه یکی از اصحاب مورد اعتماد امام صادق (ع) می‌گوید: امام صادق (ع) به من ماموریت دادند که به دوستانمان (یعنی شیعه) از طرف ایشان این پیام را بدهم: مبادا وقتی بین شما خصومت و نزاعی اتفاق می‌افتد یا در مورد دریافت و پرداخت اختلافی پیش می‌آید برای محاکمه و رسیدگی به یکی از این جماعت زشت کار مراجعه کنید! مردی را که حلال و حرام ما را می‌شناسد بین خودتان حاکم و داور سازید! زیرا من او را بر شما قاضی قرار داده‌ام. و مبادا که بعضی از شما علیه بعضی دیگران به قدرت حاکمه جائر شکایت برد. استدلال این روایت با روایت عمر بن حنظله یکسان است، لذا در ذیل روایت حنظله، نظر مرحوم گلپایگانی و بروجردی آورده خواهد شد.

دو. مقبوله عمر بن حنظله: «قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا يَكُونُ بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ أَوْ إِلَى الْقَضَاةِ أَيْحِلُّ ذَلِكَ فَقَالَ عَ مَنْ تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ فَحَكَمَ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُحْتًا وَإِنْ كَانَ حَقُّهُ ثَابِتًا لِأَنَّهُ أَخَذَ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ وَقَدْ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُكْفَرَ بِهَا قُلْتُ كَيْفَ يَصْنَعَانِ قَالَ انظُرُوا إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ اسْتُخِفَّ وَعَلَيْنَا رُدُّ وَالرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (الكافي: ۶۷/۱؛ تهذیب الأحكام: ۶۲۱۸؛ وسائل الشيعة: ۳۴/۱)؛ عمر بن حنظله می‌گوید: از امام صادق (ع) در باره دو نفر از دوستانمان که نزاعی بینشان بود در مورد قرض یا میراث و به قضات برای رسیدگی مراجعه کرده بودند سؤال کردم که آیا این روا است؟ فرمود: هر که در مورد دعاوی حق یا دعاوی ناحق به آن‌ها مراجعه کند در حقیقت به طاغوت.

یعنی قدرت حاکمه ناروا مراجعه کرده و هر چه را که به حکم آن‌ها بگیرد در حقیقت به طور حرام می‌گیرد گر چه آن را که دریافت می‌کند حق ثابت او باشد، زیرا که آن را به حکم و با رای طاغوت یعنی آن قدرتی گرفته که خدا دستور داده به آن کافر شود، خداوند (ج) می‌فرماید: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» (نساء: ۶۰)؛ پرسیدم: چه باید بکنند؟ فرمود: باید نگاه کنند ببینند از شما چه کسی است که حدیث ما را روایت کرده و در حلال و حرام ما مطالعه نموده و صاحب نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است. بایستی او را به عنوان قاضی و داور بپذیرند، زیرا که من او را حاکم بر شما قرار داده‌ام.

مرحوم گلپایگانی هر دو روایت فوق را در ذیل همدیگر ذکر نموده جواز صدور حکم و اجراء حکم را از طرف فقیه و وجوب پذیرش حکم را از ناحیه مردم را استفاد نموده (گلیگانی، الهدایه الی من له الولاية: ۳۷؛ کتاب القضاء ۱۴۱۳: ۳۱/۱-۳۶) و در کتاب مجمع المسائل می‌گوید: «مدلول این روایات، فقط نفوذ قضاء و حجیت فتوی و جواز تصرف در امور حسیه است» (مجمع المسائل ۱۴۰۹: ۱/۳۹۵). مرحوم بروجردی از میان روایات به روایت ابی‌جدیجه و عمر بن حنظله، در اثبات ولایت فقیه، استفاده کرده و بعد از ذکر چند مقدمه برای فهم روایت، فرموده است: مراد حضرت از کلمه «حاکم» در مقبوله همان کسی است که حاکم در جمیع امور عامه اجتماعی بوده، که از وظایف افراد نمی‌باشد و شارع هم راضی به ترک آن امور نیست (بروجردی، البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر: ۷۹).

امام خمینی (ره) در ذیل روایت عمر بن حنظله می‌گوید: از صدر و ذیل این روایت و استشهاد امام (ع)، دانسته می‌شود که موضوع سؤال، حکم کلی بوده و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است. برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزائی برای صدور حکم به قضات و برای اجراء حکم به مقامات اجرائی مراجعه می‌شود و به طور کلی رجوع به قضات برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد و رجوع به مقامات اجرای برای الزام طرف دعوی به قبول محاکمه، یا اجرای حکم حقوقی و کیفری هر دو است. لذا از امام سؤال می‌شود: «فَتَحَاكَمًا إِلَى السُّلْطَانِ أَوْ إِلَى الْقَضَاةِ أَيْحُلُّ ذَلِكَ» امام (ع) از مراجعه به سلاطین جور و دستگاه قضائی آن‌ها نهی نموده بعد می‌فرماید: «فإني قد جعلته عليكم حاكماً»؛ من کسی را که معرفت به احکام دارد، حاکم (فرمانروا) بر شما قرار دادم یعنی از طرف من برای امور حکومتی و قضائی مسلمین تعیین شده است (خمینی، ولایت فقیه ۱۴۲۳: ۹۰-۹۳). بنابر این هر یکی از روایت ابی‌خدیجه و عمر بن حنظله: دارای دو جنبه ایجابی و سلبی است؛ با جنبه سلبی، نفی مراجعه به

تبهکارها و قاضی و سلطان جور، برای مرافعات و اجرای احکام است و با جنبه ایجابی که امام (ع) فرموده: «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا (قاضیا) قاضی و مجری احکام را جعل و بیان نموده است.

۲-۱-۱-۵ بیانگر وظایف عالمان

روایت تححف العقول: «أَنَّ مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ» (حرانی، تححف العقول ۱۴۰۴: ۲۳۷). این روایت از دو قسمت تشکیل شده؛ در قسمت اول روایت، سیدالشهداء (ع) از امیر المؤمنین (ع) در باره امر به معروف و نهی از منکر، نقل فرموده است. قسمت دوم، نطق امام حسین (ع) در باره ولایت فقیه و وظائف فقیهان در مورد مبارزه با ظلم و دستگاه دولت جائر به منظور تشکیل حکومت اسلامی و اجرای احکام دارد. این روایت مشهور را در منا ایراد نموده و در آن علت جهاد داخلی خود را بر ضد دولت جائر اموی تشریح فرموده است. از این روایت دو مطلب مهم به دست می آید؛ یکی «ولایت فقیه» و دیگری این که فقیهان باید با جهاد خود و با امر به معروف و نهی از منکر، حکام جائر را رسوا و متزلزل و مردم را بیدار گردانند تا نهضت عمومی مسلمانان، حکومت جائر را سرنگون و حکومت اسلامی را برقرار سازد. گلپایگانی (ره) در ذیل روایت می گوید: این روایت در اثبات ولایت فقیه ظهور تام دارد؛ زیرا که امام حسین (ع) علماء دوران خودش را مذمت می کند که به وظیفه دینی و شرعی خود عمل نمی کردند اگر آن ها امر به معروف و نهی از منکر می کردند، امور در دست آن ها قرار می گرفت و امام (ع) هم آن ها را برای اجراء امور نصب می کرد.

۲-۱-۱-۶ بیانگر سرپرستی قاضی از اموال میت بی وصیت

یک. روایت محمد بن اسماعیل بن بزيع: در روایت محمد بن اسماعیل بن بزيع آمده است که گفت: یکی از اصحاب ما بدون وصیت از دنیا رفت، امر رسیدگی به دارایی او را به نزد قاضی کوفه بردند، قاضی، «عبد الحمید» را سرپرست اموال او قرار داد ... گفت: من این ماجرا را خدمت امام باقر (ع) عرض کردم و گفتم: فردی از اصحاب ما از دنیا رفته و کسی را وصی تعیین نکرده و کنیزهای از خود بجای گذارده و قاضی یکی از ما را مشخص کرده که آنان را به فروش برساند. یا گفت: یکی از ما این مسئولیت را پذیرفت ولی چون مسأله ناموسی در کار بوده قلبش اطمینان نداشته، نظر شما در این رابطه چیست؟ حضرت فرمود: «اگر قیم، شخصی همانند تو یا

عبد الحمید باشد مانعی ندارد (تهذیب الأحکام: ۶۹/۷؛ الکافی: ۲۰۹/۵؛ وسائل الشیعة ۳۶۳/۱۷)..

گلیایگانی (ره) برای کلمه «مثلک» دو احتمال را ذکر نموده: ۱- مثلیت در ایمان و اسلام. ۲- مثلیت در علم و فقهت. در نهایت احتمال دوم را پذیرفته که مراد از مثلیت در روایت همانندی در علم و فقهت است چون محمد بن اسماعیل و عبد الحمید راوی، عادل و عالم به احکام و امور صغیرها بودند. روایت را ظاهر در ولایت فقیه و حاکم شرع یا حد اقل فقیه را قدر متیقن از کلمه «مثلک» می داند (الهدایه الی من له الولایه: ۳۷).

در نتیجه، عنوان‌های که در نصوص عامه برای فقیهان ذکر شده مانند «ان العلماء ورثة الانبیاء»، هم خلفاء الرسول، امناء الله و حصون الاسلام یا کالانبیاء...» بر علو مقام و شأن آن‌ها در جامعه اسلامی دلالت دارند و از آن‌ها استفاده می‌شود: آنچه برای پیامبر اسلام (ص) و ائمه (ع) ثابت بود، برای فقیهان نیز ثابت است مگر این‌که از دلیل خاص یا اجماع دانسته شود که حکمی از مختصات و ویژگی‌های خاص ولایت پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) و مربوط به شخص آن‌ها می‌باشد مانند وجوب اطاعت از آن‌ها به صورت مطلق بدون قید و شرطی و اخباری که دلالت بر ثبوت ولایت برای هر عادل و ثقه‌ای می‌کنند، به اخبار ولایت فقیه مقیید می‌شود. اگر معتقد شدیم که ولایت فقیه قدر متیقن اخبار مذکور است، اخبار که دلالت بر ولایت هر عادل و ثقه‌ی می‌کنند، به صورت نبود فقیه یا عدم دست‌رسی به فقیه حمل می‌شود.

۲-۲ روایات خاصه

روایاتی که تنها در مورد اجراء حدود آمده، دلالت دارند بر این‌که اجراء حکم همچون صدور حکم به دست فقیه و قاضی است. فقیه در صدور و اجراء حکم از ناحیه امامان معصوم (ع) نصب شده‌اند.

یک. حفص بن غیاث: «قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ مَنْ يُقِيمُ الْحُدُودَ السُّلْطَانُ أَوِ الْقَاضِي فَقَالَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ إِلَى مَنْ إِلَيْهِ الْحُكْمُ» (صدوق، من لایحضر الفقیه ۱۴۱۳: ۷۲/۴). روایت ظهور دارد به این‌که صدور حکم از شأن فقیه و قاضی است و نیز ظهور دارد که اجراء حکم به دست آن‌ها هستند. لذا عرف برای صدور حکم و اجراء حکم نزد کسی مراجعه می‌کند که از شأن او صدور حکم و اجراء آن است. روایت امام صادق (ع) تأیید روایت ابی مریم از ابی جعفر (ع) است: «أَنَّ مَا أَخْطَأَتِ الْقُضَاةُ فِي دَمٍ أَوْ قَطَعَ فَعَلَى بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ» (کلینی، الکافی ۱۳۶۵:

۳۵۴/۷)؛ بعد از نصب قاضیان برای منصب قضاوت ممکن است زمانی طبق آراء و نظرهای خودشان در قتل و قطع عمل کنند اگر مطابق با واقع بود که همان صواب است و اگر اشتباه کردند پس بر بیت المال است «دیه آن‌ها را از بیت المال خارج کند» لازمه این حکم ثبوت ولایت برای قاضیان در اجراء حدود است.

۲- مقبوله عمر بن حنظله: «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَحَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رَدُّو الرِّأْدُ عَلَيْنَا الرَّأْدُ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ» (همان: ۶۷/۱). در میان مردم معمول بوده که در مسائل اجتماعی مثل نظم و امنیت جامعه به قاضیان و حاکمانی که از ناحیه سلاطین جور و خلفا نصب شده بودند، مردم مراجعه می‌کردند؛ چون حل مسائل اجتماعی را از وظیفه و شأن قاضیان و حاکمان می‌دانستند. پس بعد از صدور قول امام (ع): «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» شک و تردید باقی نمی‌ماند بنابراین تمام مناصبی که برای قاضیان و حاکمان جور بوده‌اند، از ناحیه شرع برای فقیهان قرار داده شده و آن‌ها به نحو عموم برای قضاوت و اجراء حکم نصب شده و مردم هم در آنچه که نزد قاضیان یا حاکمان جور مراجعه می‌کردند، باید نزد فقیهان مراجعه کنند (الهدایه الی من له الولاية: ۴۶).

۳- دلیل عقلی

هر قیاس و استدلالی: استثنایی و اقترانی از دو مقدمه تشکیل می‌شود؛ اگر هر دو مقدمه عقلی باشد، دلیل عقلی محض یا مستقلات عقلیه گفته می‌شود. و اگر یکی از مقدمه عقلی و دیگری غیر عقلی باشد، در این صورت به آن استدلال، دلیل عقلی غیر محض یا غیر مستقلات عقلیه می‌گویند (مظفر، اصول فقه ۱۳۷۵: ۱/ ۲۰۷۲۰۸)؛ پس منظور از ادله عقلی ولایت فقیه، همان نوع دوم است؛ زیرا یکی از مقدمات آن از شرع گرفته شده. اکثر فقیهان معاصر برای اثبات ولایت فقیه، علاوه بر روایات به دلیل عقلی نیز استدلال کرده‌اند: مانند صاحب جواهر، آخوند خراسانی، مرحوم کمپانی، فیض کاشانی، امام خمینی، مصطفی خمینی، و بروجردی. اما مرحوم گلپایگانی به دوروش در دو مورد به دلیل عقلی برای اثبات ولایت فقیه، استدلال کرده است:

یک. با ذکر ادله مثبت احکام؛ آیات و روایات فراوانی وجود دارند که احکام اجتماعی را بیان می‌کنند؛ مانند آیات «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَبْصَارِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره: ۱۷۹) وَ السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا (مائده: ۳۸) الرَّانِيَّةُ وَالرَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ (نور: ۲)». مقدمات روش اول عبارتند از: اولاً؛ در این مجموعه از اوامر اجتماعی و اجرائی

حدود، اراده شارع مقدس به تحقق آن‌ها در خارج تعلق گرفته که راضی به ترک آن‌ها نیست. ثانیاً؛ هرچند در این اوامر شخص خاص و معین مورد خطاب شارع قرار نگرفته لکن به جهت مصالح کاملی که در این نوع اوامر وجود دارند، نباید تعطیل بمانند. ثالثاً؛ اگر گفته شود که همه وظیفه دارند، هرج و مرج پیدا می‌شود. پس فقیه قدر متیقن است (الهدایه الی من له الولاية: ۴۷)؛ زیرا وقت که ولایت فقیه، قدر متیقن شد، ولایت غیر فقیه مشکوک است که اصل عدم ولایت جاری می‌شود و از طرفی در اصول اگر امر دائر شود بین تعیین و تخییر، اصل تقدم با تعیین است.

دو؛ سه مرتبه امر به معروف. مرحوم گلپایگانی، در انجام امر به معروف و نهی از منکر سه مرتبه را بیان نموده: اولاً؛ لسانی؛ تعلیم جاهل، ارشاد غافل و هدایت کسی که از مسیر حق منحرف شده است. این نوع امر به معروف و نهی از منکر به هر مسلمان عالم به معروف و عارف به منکر واجب است. ثانیاً؛ زجر و تهدید، وعد و وعید و بیان آثار گناه منکر و آثار عمل به معروف. این نوع امر به معروف و نهی از منکر نیز به هر مسلمان بالغ قادر و متمکن واجب است. ثالثاً؛ قطع دست سارق و سنگسار یا قتل زانی و تعزیرات مرتکبین کبائر. مقدمات روش دو: اگر امر به معروف و نهی از منکر در این موارد واجب نباشد: اولاً؛ آثار دین و دینداری نابود، اختلاف در میان مسلمین بیشتر، شریعت مندرس و زندگی مشکل می‌شود. ثانیاً؛ درست نیست که هر فردی در اجرای آن‌ها، اقدام نماید؛ زیرا که عداوت و نفاق بیشتر و فساد زیاد می‌شود. ثالثاً؛ پس جامعه اسلامی نیاز به زعیم و رهبر دارد که او باید داری عظمت و شهامت و علم درایت باشد. رابعاً؛ برای تأمین امنیت، حفظ نظم و وحدت جامعه از میان افراد جامعه اسلامی فقیه قدر متیقن است (گلپایگانی، الهدایه الی من له الولاية: ۴۴؛ مجمع المسائل: ۱/ ۵۲۲)؛ زیرا که اگر ولایت فقیه قدر متیقن شد، پس ولایت غیر فقیه، مشکوک است که اصل عدم جاری می‌شود.

مرحوم بروجردی: در بیان دلیل عقلی برای اثبات ولایت فقیه، در روایت ابی خدیجه و مقبوله عمر بن حنظله توجه داشته و مقدمات را این گونه بیان نموده است: اولاً؛ در هر جامعه کارهای سیاسی - اجتماعی است که از قلمرو وظایف افراد خارج از وظایف رهبری و حکومت است. ثانیاً؛ اسلام دینی اجتماعی و سیاسی است که احکام آن در عبادات خلاصه نمی‌شود؛ بلکه بیشتر احکام شرع، در باره کشورداری، تنظیم امور جامعه و تأمین امنیت فرد و اجتماع است. ثالثاً؛ مسائل عبادی از سیاسی جدا نیست بلکه از همان صدر اسلام سیاست با دیانت درهم آمیخته و سیاست از شئون دینت محسوب می‌شده است. رابعاً؛ ما یقین داریم که زعامت مسلمانان پس از پیامبر اسلام از حقوق امامان معصوم است (بروجردی، البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و

المسافر ۱۴۱۶: ۷۲-۷۵).

با توجه به مقدمات، ما قطع داریم که اصحاب امامان (ع) درباره کسی که شیعیان در امور اجتماعی در صورت عدم دسترسی به آنان، به او مراجعه کنند، پرسش نموده‌اند و امامان (ع) نیز به آنان پاسخ داده و برای شیعیان در صورت عدم دسترسی به آنان اشخاصی را مشخص فرموده‌اند. منتهای امر، این احادیث و پرسش و پاسخ‌ها در جوامع حدیثی که به دست ما رسیده ساقط شده و چیزی جز همین روایت عمر بن حنظله و ابی خدیجه، به دست ما نرسیده است. بنابراین نصب صورت پذیرفته، و آنان اینگونه امور مهم را که شارع مقدس به اهمال آن رضایت نداده مهمل نگذاشته‌اند «بویژه با احاطه کامل آنان به حوایج شیعیان خویش در عصر غیبت پس بدون تردید، در صورتی که ما قائل به نصب قشر دیگری برای این مقام نشویم، فقیه برای این مسئولیت متعین می‌گردد. پس امر دایر است بین این که نصب صورت نگرفته باشد و یا این که فقیه عادل به این مقام منصوب شده باشد، و آنگاه که با مطالب گذشته بطلان نظر اول «عدم نصب» ثابت گردید و نظر دوم «نصب فقیه» ثابت و قطعی می‌گردد و مقبوله عمر بن حنظله نیز از شواهد آن است» همان: ۷۸-۷۹). این استدلال یک قیاس استثنایی است که از یک قضیه منفصله حقیقه و یک قضیه حملیه تشکیل شده که رفع «بطلان» قضیه مقدم وضع «صحت» تالی را نتیجه می‌بخشد.

۴- نظریه‌های قلمرو ولایت فقیه

فقیهان در زمینه محدوده اختیارات فقیه واجد شرایط، که به‌عنوان ولی از ناحیه پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) منصوب است، در مواردی اتفاق و در مواردی اختلاف نظر دارند: یک. مورد اتفاقی: آنچه را که قریب به اتفاق فقها قبول دارند و کمتر کسی در آن‌ها تردید کرده است: یا در جهت اثباتی و یا در جهت سلبی هستند. اما مواردی را که به‌صورت اتفاق برای ولایت فقیه قبول دارند، عبارتند از: اولاً؛ ولایت در فتوا و بیان احکام. ثانیاً؛ ولایت در قضا و فصل خصومت. ثالثاً؛ نظارت بر جریان امور مسلمین نسبت به اجرائی قوانین خدا و جلوگیری از انحرافات. رابعاً؛ ولایت به‌امور حسبه (زنجانی، مبانی فقهی کلیات قانون اساسی جمهوری اسلامی: ۱۶۷). و مواردی که فقها بر عدم ولایت فقیه نسبت به آن‌ها اتفاق نظر دارند و اگر برای فقیهی عارض شود، موجب رفع ولایت می‌شود که عبارتند از: اولاً؛ مورد خروج فقیه از دایره شریعت و ارتکاب معصیت و حرام. ثانیاً؛ ولایت استقلالی بدون رعایت مصلحت. ثالثاً؛ زندگی خصوصی مردم تا مادامی که به لحاظ عقلایی ارتباطی با حیات اجتماعی و مصالح جامعه ندارد

(کدیور، قلمرو حکومت دینی از دیدگاه امام خمینی ۱۳۷۶: ۳۸۸/۱)..

دو؛ موارد اختلافی: در این که آیا فقیه واجد شرایط، هم چون امام معصوم (ع) و پیامبر (ص) در تمام امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و تصدی ریاست حکومت اسلامی، دارای اختیارات وسیع است یا این که در امور معینی محدود است و از تمام اختیارات و مناصب دینی - حکومتی برخوردار نمی باشد، دو نظریه شکل گرفته است:

۱- ولایت فقیه در امور حسبیه: طرفداران این دیدگاه ادله‌ی ولایت فقیه را از اثبات ولایت عامه، عاجز دانسته و بر این باورند که تنها از دلیل لفظی یا عقلی ولایت فقیه، ولایت فقیه در «فتوی، قضا و امور حسبیه» دانسته می شود که به وضعیت های اضطراری و نیازمندی های غیر اجتناب پذیر جامعه محدود است. تعدادی از فقیهان، از جمله مرحوم خوئی، ولایت فقیه را در امور حسبیه، فتوی و قضا محدود می داند. ایشان وجوب اجراء احکام الهی و ایجاد نظام اجتماعی را به عنوان حکم تکلیفی، از وظائف فقیه واجد شرایط می داند، بر اساس امور حسبه می داند (خویی، التنقیح فی شرح العروة الوثقی ۱۴۱۸: ۴۲۳/۱). مرحوم نائنی از میان سه وظیفه و ولایت فقیه: فتوی و بیان احکام، قضاوت و زعامت سیاسی تنها دو مقام اول را برای فقیه ثابت می داند (نائینی، منیة الطالب فی حاشیة المکاسب ۱۳۷۳: ۳۲۷/۱).

۲- ولایت مطلقه فقیه: طرفداران این نظریه معتقدند فقیه واجد شرایط، جانشین امام معصوم (ع) است و جز در مواردی که با ادله اختصاص آن ها به معصوم دانسته می شود، دارای همه اختیارات پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) است. در صورت فراهم بودن شرایط و زمینه های لازم، فقیه باید اقدام به تشکیل حکومت اسلامی نماید. در این صورت مانند امام معصوم (ع) در اداره امور جامعه، دارای اختیارات وسیع و گسترده بوده. این نظریه توسط بسیاری از فقهای بزرگ شیعه نظیر محقق کرکی، محقق اردبیلی، کاشف الغطاء، محقق نراقی، صاحب جواهر، ... و در نهایت توسط امام خمینی (ره) مطرح گردیده است و ایشان زوایاتی پنهان آن را بیان و تحلیل و با پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل جمهوری اسلامی به آن عینیت بخشیده و از تئوری به میدان عمل کشانیده است.

فرق میان ولایت مطلقه و ولایت در امور حسبیه: فقیه دارای ولایت عامه یا مطلقه دامنه اختیاراتش وسیع و گسترده است نسبت به این که دارای ولایت در امور حسبیه باشد؛ زیرا در صورت اول می تواند بر خلاف قوانین و احکام اولیه حکمی صادر کند مثلاً اجبار محتکرین به فروش اموال احتکار شده و تعیین قمت برای اجناس و یا اجبار به فروش ملکی برای توسعه راه و

امثال آن که کلیه آن‌ها بر خلاف قانون اولیه «الناس مسلطون علی اموالهم» می‌باشد، البته در محدوده مصالح عمومی جایز است. فقیه باید در وضع و اجراء قوانین مصالح عموم مسلمین را در نظر داشته باشد و اگر مصلحت عامه با مصلحت فرد و یا گروهی تزاخم پیدا کرد، مصالح عامه را مقدم می‌باشد. قید مطلقه به این معنی نیست که ولی فقیه هر کاری خواست بدون قید و شرط، اعمال قدرت کند همانند اعمال قدرت سلطنی؛ بلکه قید مطلقه در مقابل ولایت در امور حسبه است که نسبت به ولایت مطلقه محدود است. اما بر اساس ولایت در امور حسبیه تصدی فقیه در امور عامه محدودتر خواهد بود و احکام صادره او باید بر طبق احکام اولیه باشد، مانند کارهایی که مزاحمت با دیگران ندارد و تنها مربوط به مصالح عمومی است مانند صرف بیت المال در مصالح عامه از قبیل توسعه فرهنگ، افتتاح مدارس، توسعه در اقتصاد کشور، اصلاح و توسعه راه‌ها، و امثال آن از اموری که مخالف احکام اولیه و بر خلاف سلطه افراد بر اموالشان نیست (خلخال، حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه ۱۴۲۲: ۵۱۷-۵۱۸).

بنابراین، مرحوم گلپایگانی در آغاز بحث ولایت فقیه، سه نوع ولایت را برای فقیه ذکر نموده است: «ولایت در فتوی، قضا و تصرف در اموال مجانین و صغار» و در ادامه بحث نصوص عامه و خاصه، تصریح دارد به این‌که: «ولایت فقیه ثابت می‌شود: زیرا در اموری که مربوط به جامعه و ملت هستند مانند ایجاد نظم، امنیت و حفظ جامعه از تعدی، تجاوز و تفرقه، در جامعه تحقق پیدا نمی‌کنند مگر با یک سری قوانین و اجراء آن‌ها و وجود حاکم تا این‌که از تعدی و تجاوز بعضی از بعضی دیگر را جلوگیری کند. ولایت فقیهان یا از ادله عامه مانند «العلماء ورثة الانبیاء أو ائمة الله وخلفاء الرسول و...» به این معنی ثبات می‌شود که تمام آنچه که برای پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) بوده است برای فقیهان نیز ثابت است مگر موارد خاصی را که دلیل خاصی داشته باشیم که از مختصات ولایت پیامبر (ص) و ائمه (ع) بوده‌اند. اگر ادله عامه را برای اثبات ولایت فقها کافی ندانیم، می‌توان گفت؛ ولایت مطلقه فقیهان با ادله خاصه اثبات می‌شود و تمام آنچه که برای ائمه (ع) ثابت بوده از امور عامه، برای فقیهان نیز ثابت است، پس فقیه باید در امور مربوط به سیاست دخالت کند و جامعه را اداره نماید، اگر در مورد جهاد ابتدای نص داریم که مختص به پیامبر (ص) و امامان (ع) است اما در جهاد دفاعی که دفاع از اسلام، کیان و خاک اسلام است و در زمانی که از تجاوز کفار و اشرار خوف کشیده شود، وظیفه فقیه است (الهدایه الی من له الولاية: ۴۸). با توجه به تعبیرات که ایشان به خصوص از کلمه «مطلقه» به ذهن می‌رسد که ایشان ولایت مطلقه را برای فقیه پذیرفته، ولی با توجه به ادله عقلی که ارائه کرده؛ با ذکر مراتب

امر به معروف و نهی از منکر، یا با مقدمه ادله احکام، و تعبیر این که شارع مقدس راضی به ترک این امور نیست و باید انجام شود که در ذیل بعضی روایات عامه تصریح دارد. بنابراین در هر صورت تصریح دارد که شارع مقدس راضی به ترک آن‌ها نیست. لذا به ذهن می‌رسد که ایشان ولایت در امور حسبیه را پذیرفته است؛ زیرا که امر به معروف و نهی از منکر یکی از مصادیق امور حسبه است. پس باید گفت که ایشان در نهایت ولایت در امور حسبیه را پذیرفته و لی امور حسبیه را توسعه داده که امور اجتماعی و کشورداری را نیز در بر می‌گیرد.

مرحوم بروجردی مقدماتی که برای اثبات ولایت فقیه ذکر کرده با دقت و تأمل در بحث ایشان، به خصوص در جمله: «و بما ذکرناه یظهر أن مراده علیه السلام بقوله فی المقبوله: «حاکما» هو الذی یرجع إلیه فی جمیع الأمور العامّة الاجتماعیة التی لا تکون من وظائف الأفراد و لا یرضی الشارع أيضا بإهمالها» دانسته می‌شود که ایشان نیز ولایت در امور حسبیه را قبول کرده؛ زیرا که آنچه ایشان ذکر کرده همان تعریف امور حسبیه است. ایشان همانند مرحوم گلپایگانی دامه امور حسبیه را توسعه داده که امور اجتماعی و حکومتی را نیز شامل می‌شود. بلکه می‌توان اصل تشکیل حکومت اسلامی از مصادیق مهم بلکه اهمّ ولایت حسبه به‌شمار آورد؛ زیرا حفظ کیان اسلام و نظام مسلمین و حفظ نفوس و اعراض و اموال آنان و از همه مهم‌تر، حفظ فرهنگ و عقاید اسلامی یک امر ضروری است و مهم‌تر از حفظ دارایی یک طفل یتیم یا شخص دیوانه و یا کفن و دفن میت بی‌وارث است که همه فقها اتفاق نظر بر ولایت فقیه در آن موارد دارند.

بنابراین آن دو اندیشمند بزرگ اسلامی به‌نوع سومی از اختیارات ولی امر قائلند. زیرا که نمی‌توان دیدگاه آن‌ها را از امور حسبیه که مرحوم خوی و امثال او قائل است به حساب آورد و نه با ولایت مطلقه یکی دانست. باید گفت: ولایت در چارچوب احکام فرعی الهی است. بنابر این دیدگاه، اعمال ولایت فقیه، تنها در حوزه احکام فرعی تحقق می‌یابد و فقیه خارج از محدوده آن‌ها از هیچ‌گونه ولایتی بر خوردار نیست. در نتیجه گستره ولایت به امور حسبیه یا اجرای حدود و قضا منحصر نمی‌گردد و زعامت سیاسی را نیز شامل می‌شود. بنابراین، نظر ولایت فقیه امور حسبه؛ تنها در چارچوب احکام اولیه و ثانویه انجام می‌پذیرد. ولایت فقیه در امور حسبه، احکام ولی فقیه باید در چارچوب احکام اولیه و ثانویه باشد و مقدم بر آن‌ها نباشد. بر اساس نظریه ولایت مطلقه فقیه؛ احکام حکومتی مقدم بر احکام اولیه و ثانویه است ولی طبق نظریه ولایت فقیه بر اساس دیدگاه مرحوم گلپایگانی و بروجردی (ره): احکام حکومتی مقدم یا در عرض

احکام ثانویه و متأخر از احکام اولیه است. پس نظریه سوم ولایت فقیه برزخ و واسطه میان دیدگاه اول و دوم است. وجه اشتراکش با دیدگاه اول این است که در هر دو نظریه به ولایت فقیه به امور حسبه اجماع دارد و حکم حکومتی در محدوده حکم اولیه است که امور سیاسی و تشکیل حکومتی اسلامی را نیز از امور حسبه می‌داند، در حالی که دیدگاه اول این توسعه و گستردگی را ندارد ولی با دیدگاه مطلقه نیز وجوه اشتراک و افتراکش مشخص است؛ زیرا که حکم حکومتی بر اساس نظریه ولایت مطلقه، مقدم بر احکام اولیه است و لی از بر اساس نظریه احکام فرعی الهی یعنی نظریه گلپایگانی و بروجردی، حکم حکومتی مقدم بر احکام ثانویه ولی متأخر از احکام اولیه می‌باشد.

نتیجه

با نقد و بررسی ادله ولایت فقیه که مرحوم گلپایگانی و بروجردی بیان نموده‌اند، می‌توان به روش مقایسه‌ای نتیجه این پژوهش را بیان نمود:

یک. جهات اشتراک نظریه هر دو در انتصاب ولایت فقیه و قلمرو آن، عبارتند از: ۱- هر دو ولایت فقیه را از انتصابی می‌دانند و معتقدند که فقیهان از ناحیه معصوم برای اداره امور جامعه در زمان غیبت نصب شده‌اند. ۲- هر دو؛ مرحوم بروجردی و گلپایگانی برای اثبات ولایت فقیه به ادله عقلی استدلال کرده‌اند. ۳- هر دو قلمرو اختیارات ولایت فقیه را در امور حسبه به معنای عام قبول دارند. البته، حکم حکومتی، هر چند مقدمه ابر احکام ثانویه می‌باشد ولی باید در چارچوب احکام اولیه صادر شود.

جهت افتراق نظریه و روش استدلال هر دو در اثبات ولایت فقیه و بیان قلمرو آن عبارتند از: ۱- مرحوم گلپایگانی علاوه بر دلیل عقلی به ادله نقلی: روایات عامه و خاصه نیز تمسک نموده در حالی که بروجردی (ره) تنها به دلیل عقلی استدلال کرده. ۲- بروجردی در اثبات ولایت فقیه انتصابی بودن ولایت فقیه را نیاز به روایات نمی‌بیند. چنانچه تصریح دارد ما در اثبات ولایت فقیه نیاز به مقبوله نداریم در نهایت اگر لازم شد به عنوان شاهد استفاده می‌کنیم یعنی ثبوت ولایت را از جهت روایات مفروع عنه می‌داند.

در نتیجه، نظریه ولایت فقیه از منظر گلپایگانی و بروجردی از یک‌سوی شبیه نظریه ولایت مطلقه فقیه می‌باشد؛ چون تمام مناصب معصوم (ع) در امر دین و حکومت را به فقیه ثابت می‌داند و از سوی دیگر، شبیه نظریه ولایت فقیه به امور حسبه است؛ زیرا که در فرایند بحث،

علاوه بر اموری که معمولاً از امور حسبیه در فقه بیان شده، موارد زیادی دیگر را همانند مبارزه با ظلم، اجرایی حدود و فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی، نظامی - امنیتی، فرهنگی - تربیتی و اقتصادی را نیز از ضروریات جامعه دانسته و مطلوب شارع مقدس نیز می‌دانند یعنی تمام امور سیاسی - اجتماعی را از مصداق مسلم حسبیه می‌دانند. طبق نظریه آنها می‌توان گفت: وسعت قلمرو ولایت فقیه، به همان حدود ولایت مطلقه می‌باشد اما حکم حکومتی باید مقدم بر احکام اولیه نباشد. بنابراین، می‌توان این نظریه را نظریه ولایت فقیه در احکام فرعی دانست.

کتابنامه

قرآن

نهج البلاغه

انصاری، مرتضی، کتاب المکاسب، قم- ایران: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، اول، ۱۴۱۵ ه.ق.

احسائی، محمد بن علی، عوالی اللئالی العزیزة، قم- ایران: دار سید الشهداء للنشر، اول، ۱۴۰۵ ه.ق.
اصفهانى، مجلسى دوم، محمد باقر بن محمد تقى، مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول، دار
الکتب الإسلامیة، تهران- ایران: دوم، ۱۴۰۴ ه.ق.

بروجردى، طبطبايى، آقا حسين، البدر الزاهر فى صلاة الجمعة و المسافر، قم- ایران: دفتر حضرت آية
الله، سوم، ۱۴۱۶ ه.ق.

بحرالعلوم، محمد بن محمد تقى، بلغة الفقيه، تهران- ایران: منشورات مكتبة الصادق، چهارم، ۱۴۰۳ ه.ق.
برجى، يعقوب على، جزوه درس ولایت فقیه: تدوین شده توسط رضا خداابخش یوسفی؛ قم- ایران:
جامعه العلوم مدرسه فقه تخصصی، ترم دوم سال ۱۳۸۹.

تاج الدين شعیری، جامع الاخبار، قم- ایران: انتشارات رضوی، ۱۳۶۳.

کلینی، الکافی، تهران- ایران: دارالکتب الاسلامی، ۱۳۵۶.

ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهاية فى غريب الحديث و الأثر، قم- ایران: مؤسسه مطبوعاتی
اسماعیلیان، اول، ه.ق.

حلی، علامه، حسن بن یوسف، تذكرة الفقهاء (ط - الحديثة)، قم- ایران: مؤسسه آل البيت عليهم
السلام، اول. بی.تا.

حرانى، حسن بن شعبه، تحف العقول، قم- ایران: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ه.ق.

خمینی، موسوی، سیدروح الله، کتاب البیع، تهران- ایران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس
سره، اول، بی.تا.

-----ولایت فقیه، تهران- ایران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، دوازدهم،

ir۱۴۲۳

خمینی، شهید، سید مصطفی موسوی، ولایت الفقیه، بی جا: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، ه ق.

خراسانی، آخوند محمد کاظم، حاشیه المکاسب، تهران-ایران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، اول، ۱۴۰۶ ه ق.

خویی، موسوی، سید ابو القاسم، التتبیح فی شرح العروة الوثقی، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ ه ق..
خلخالی، موسوی سید محمد مهد، حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه، تهران، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اول، ۱۴۲۲ ه ق.

زنجان، عباسعلی عمید، مبانی فقهی کلیات قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: جهاد دانشگاهی. بی تا.

عاملی معروف به شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی، منیة المرید فی أدب المفید و المستفید: تحقیق رضا مختاریفم-ایران، مکتب اعلام اسلامی، اول، ۱۴۰۹ ه ق.

صاحب بن عباد، اسماعیل، المحيط فی اللغة، بیروت-لبنان: عالم الكتاب، اول، ۱۴۱۴ ه ق.

طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، تهران-ایران، کتابفروشی مرتضوی، سوم، ۱۴۱۶ ه ق.

طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، نشر مرتضی، مشهد - ایران، اول، ۱۴۰۳ ه ق.

طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، الأمالی، قم-ایران: دار الثقافة، اول، ۱۴۱۴ ه ق.

طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، تهران-ایران: دار الکتب الإسلامية، چهارم، ۱۴۰۷ ه ق.

فیض الاسلام، سید علی نقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران، انتشارات فقیه، نامه ۵، بی تا.
قمی، صدوق، محمد بن علی بن بابویه، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، قم-ایران: دار الشریف الرضی للنشر، دوم، ۱۴۰۶.

معانی الأخبار، قم-ایران: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ ه ق.

من لا یحضره الفقیه، قم-ایران: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دوم، ۱۴۱۳ ه ق.

علل الشرائع، قم-ایران: کتابفروشی داوری، بی تا.

- قرشى، سيد على اكبر، قاموس قرآن، تهران-ايران: دار الكتب الإسلامية، ششم، ۱۴۱۲ ه ق.
- كلينى، ابو جعفر، محمد بن يعقوب، الكافى (ط - الإسلامية، تهران-ايران: دار الكتب الإسلامية، چهارم، ۱۴۰۷ ه ق.
- كديور، محسن، قلمرو حكومت دينى از ديدگاه امام خمينى، بى تا: مجموعه مقالات كنگره بين المللى امام خمينى (ره) مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام (ره)، ايران ۱۳۷۶.
- گلپايگانى، موسى، سيد محمد رضا، كتاب القضاء، قم-ايران: دار القرآن الكريم، اول، ۱۴۱۳ ه ق.
- ، مجمع المسائل قم-ايران: دار القرآن الكريم، دوم، ۱۴۰۹ ه ق.
- ، الهدايه الى من له الولاية؛ دوين احمد صابري همدانى، قم-ايران: دارالقران كريم، علميه، ۱۳۸۳.
- مظفر، محمد رضا؛ اصول فقه، قم-ايران: اسماعيليان، پنجم، ۱۳۷۵.
- نورى، محدث، ميرزا حسين، مستدرک الوسائل، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بيروت - لبنان، اول، ۱۴۰۸ ه ق.
- نراقى، مولى احمد بن محمد مهدى، عوائد الأيام فى بيان قواعد الأحكام، قم-ايران: انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، اول، ۱۴۱۷ ه ق.
- منتظرى، حسين على، مبانى فقهى حكومت اسلامى، مؤسسه كيهان؛ مترجم: صلواتى، محمود و شكورى، قم-ايران، اول، ۱۴۰۹ ه ق.
- دراسات فى ولايت الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، قم-ايران: نشر تفكر، دوم، ۱۴۰۹ ه ق.
- نائينى، ميرزا محمد حسين، منية الطالب فى حاشية المكاسب، المكتبة المحمدية، تهران - ايران، اول، ۱۳۷۳ ه ق.

